

مسئله وجود و اگزینیستالیسم

آنچه که اینک فرهنگ اروپا بدان فلسفه عنوان داده است و متونی که متاخرین از معلمین دانشگاهی به نام مسائل فلسفی تدوین کرده اند از همه آنچه که فلسفه منطقاً بر پایه آن استوار است تهی است. کشش و کوششی که در توجیه اشکالات و غوامضی نظیر مسائل حسی و ادراکی بکار میرود علماً در کادر مباحث و علوم قابل بررسی است که هیچ گونه التفات و بستگی با مسائل و اصول فلسفی ندارد. این ناکامی که گریبانگیر فلسفه غربی است خلق الساعه نیست پس از دکارت تمدن اروپا نه تنها در گسترش مرده ریک فلسفی یونان و مشرق گامی برنداشت بلکه در تحلیل مسائلی که در قلمرو فلسفه بود نیز دچار کج اندیشیها شد و مسیر اصلی دانشی را که به کار مطالعه «بود» و حقیقت «هستی» میپراخت بجانب انحطاط کشاند. از اواخر قرن هفده تا اوائل قرن بیستم بخاطر کوششی که دانشمندان در توجیه مسائل تجربی و حسی نشان میدادند به مسائل فلسفه بی اعتنائی شد. اگوست کنت معلم اول علم تجربی و اثباتی **Positivism** پایه گذار مکتبی بود که بعدها قالب اعتقادات جان لاک و دیوید هیوم گردید نظری اجمالی به دوران پس از دکارت فقر و بیمایگی تمدن اروپا را در اساسی که پایه علوم فلسفی اعم و اخص است آشکار میکند. ابتدای قرن بیستم آغاز تلفیق ناشیانه مسائلی بود که کم و بیش رنگ فلسفی داشت. از آن میان مذهب اصالت وجودی فرانسه است که بانام ژان پل سارتر صورت دانشگاهی یافت و با اینکه از قرن هیجدهم سابقه تاریخی داشت مع الوصف متن اصیل توجیه همه آن اعتقادات در «هستی و نیستی» سارتر تدوین گردید و نه تنها جامعه فلسفی اروپا را تسخیر کرد بلکه آتش آن تاملرهای داستان، نمایش و شعر نیز دامن کشید. *مسائل فلسفی و مطالعات فرهنگی*

مارکسیسم و اگزینیستالیسم از دو نحله متفاوت فلسفی اروپا منشعب میشوند و با اینکه جامعه اروپائی را در برابر مسائل مطردحه خود بشگفت وا داشته اند مع الوصف در اعتقادات فلسفی به نتیجه واحدی منجر میشوند که هیچ یک از فلاسفه و ایدئولوکهای کنونی اروپا توجه وافعی بآن نداشته اند نتایجی که عملاً از مبارزات سیاسی و اعتقادات ایدئولوژیک این دو نحله فکری بیار آمده است دو نیروی متخاصم فکری را در برابر هم بصف کشیده است و همین شکاف سیاسی و عملی این دو اندیشه است که حقایق فلسفی و نتایج بارز آنرا تحت الشعاع قرار میدهد آنچه که در میان این آشوب بچشم میخورد این واقعیت است که پایه گذاری اصول سارکسیسم با جهان بینی و روشن بینی و توجیه سارتر در جامعه شناسی و روانشناسی و سیاست محکم تر و دقیق تر گشته است و خاصه تحلیلی که «هستی و نیستی» از مسئله «نمود» بعمل میآورد بنحو بارزی نماینده این تصور است که اگزینیستالیسم در برابر مارکسیسم قدرت جدیدی است که روشنفکران اروپا احراز کرده اند اگزینیستالیسم و مارکسیسم دو ایدئولوژی مجهز قرن در دو نیم کره زمین و میراث فرهنگی تمام دوران

مسیحیت است و همین دو اعتقاد رایج است که بی آنکه هیچیک از مسائل فلسفی را حقا بررسی نمایند فلسفه زمان ما شناخته شده اند. مهمترین فصل اساسی نظریه سارتر در طرح فلسفه خود بدو باچنان پیچیدگی تعبیر میشود که تا پایان طراح داستان را سردرگم میسازد. اگزیستانسیالیسم که معنای بوجود خارجی تعبیر میشود ابتدا در رسالات و نظریات سورن کیر کگارد (۱۸۵۵-۱۸۱۳) بعنوان وجود خاصه انسان بکار برده شد و سپس دانشمندی نظیر هایدگر و کابریل مارسل و نویسندگان نظیر آلبر کامو و سیمون دو بوآر از آن بهمان معنی یاد کردند عدم تفاهم در تحلیل و شناخت وجود جزئی که همان کلمه اگزیستانس **Existence** است و وجود کل (**Being**) و یا «بودن» بمعنای اعم و ارتباط آنها باهم اساس مذهب اصالت وجودی را دچار انحراف و کج پنداری ساخته است و این خود پایه همه آن اصول و فریاتی است که بنای اگزیستانسیالیسم بر آن استوار شده ژان پل سارتر در توجیه مسئله وجود که اساس همه اعتقاداتی است که سپس داستان خدا و جهان روی آن بنا میشود چنین مینویسد:

« در زبان فلسفه هر موجودی دارای یک وجود است و یک جوهر. جوهر عبارت است از یک مجموعه خصال مشخصه همیشگی و وجود یعنی حضور قطعی در عالم واقع »
 و سپس نتیجه میگیرد « اگزیستانسیالیسم خدانشناس **Atheist** که خود من نیز یکی از نمایندگان آن میباشم باتکیه و اصرار زیاد اعلام میکند در صورتیکه خدائی وجود ندارد اقلاً موجودی هست که وجود او قبل از جوهر اوست.»

و از همینجاست که کهنه معتقدات و تعبیرات و انتخابی که سارتر از اصطلاحات فلسفی نموده است بوضوح آشکار میشود و از همین تعبیر ناقص منطقی است که بسیاری از مسائل فلسفی، قطعاً با قوانین علی و معلولی و تعریف جواهر و وجود آغاز میشود نادیده انگاشته شده که داستان از نیمه آغاز گردیده است فلسفه وجودی سارتر معنای یک مکتب نمودی و روانی است که هیچ مشابهت فلسفی بهیچ یک از معتقدات فلسفی که صرفاً امور عقلانی و کلی راتحت مطالعه دارند ندارد بر همان ناقص وجود بی معرف که اگزیستانسیالیسم از آن نمود یا اگزیستانس تعبیر میکند در فلسفه در فصلی قرار دارد که بنام ماهیت و یا جواهر عنوان میشود و بروایتی اگزیستانس سارتر عبارت است از وجودی خاص که از مراتب و حدود و حصه وجود مطلق است در همین بز نگاه است که و جوهر بذات انسان که احياناً اگزیستانسیالیسم بدان اعتقاد دارد به وجود ممکن بذات تغییر شکل میدهد و یکی از اساسی ترین و عقلانی ترین مسائل فلسفه حیات که عبارت از منطق علی و معلولی و فریاتی آن است نادیده انگاشته شده.

در فلسفه سارتر وجود که همان نمود است تنها در انسان و برای انسان آغاز و فرجام میگیرد و عدم اعتقاد به اصل علت و معلول و اصل تکامل تاریخی مبداء زایش تصوراتی شده است که با هیچیک از موازین فلسفی سازگار نیست طرح مسئله انسان که پایه نظریه اصالت وجودی اروپاست خود یکی از بی پایه ترین مسائل این اعتقاد است توجه به مراتب وجودی

و اعتبار اینکه وجودی که از فرض نبودش محال محال نباشد ممکن الوجود است و ممکنات موجوده که از نبود ممتنع نتوانند بود صاحب وجود و جو بی بذات نیستند اعتقاد بدین اصل است که انسان ممکن الوجود است و هر آنچه که ممکن الوجود است نمیتواند و جو ب و وجودش از وجود سببی و علتی ممتنع باشد و از این نظر گاه است که مذهب وجودی در یکی از بدیهی ترین مسائل فلسفه و دچار چنان انحراف شگرفی شده است که همه فرعیات و معتقدات آن را باطل ساخته است.

«در حقیقت مذهب وجودی نیست مگر رنگی از رنگهای مختلف فلسفه حس.» (۲) نمود وارونه و تعبیر ناصحیحی که از دیگر اصطلاحات فلسفی در مذهب وجودی بعمل آمده است اگزستانسیالیسم رایجتر و بیشتر از آنچه که بعهد فلسفه است دور میسازد. آنچه که این اعتقاد بنام جوهر یاد میکند و فصلی که بنام اختیار بدان اختصاص داده است در مسائل فلسفی بهیچ نحو مورد بررسی و التفات نیست و آنچه راهم که این مذهب تحت عنوان جوهر انتخابی قلمداد میکند نه تنها فلسفه بدان خط بطلان میکشد بلکه آنرا از جمله اعراض قائم بالغیر و ماهیات اعتباریه میشناسد که سارتر به آن خصال و تشخیصات نام مینهد. ماهیات که صرفاً اموری اعتباریند و از حدود وجودات انتزاع میشوند چون انسانیت که ذات و ماهیت ایشان است برای انسان انتخابی نیست آنچه که انسان پس از موجودیت بالا اختیار انتخاب میکند خصالی است که نوعاً تحت شرائط اقتصادی و فرهنگی و سیاسی خاصی میپذیرد و بررسی این اختیارات خود بحث جالب و مهمی است که در فلسفه در بحث جبر و اختیار بنفصیل مورد بررسی قرار میگیرد و اما انسانیت که ذات جوهر انسان است انتخابی بالا اختیار آنچه چنان که اگزستانسیالیسم در مبحث جوهر عنوان میکند نمیتواند واقعیت عقلانی داشته باشد. نقد بر آنچه که سارتر در فلسفه خود پی ریزی کرده است فرصت بیشتری را طالب است و آنچه بیان شد جزئی از آن اعتقاد فلسفی است که نحلّه فلسفی تحت عنوان وجود ارزیابی میکند. اگزستانسیالیسم بر خلاف آنچه شایع است نمیتواند یک سیستم اصیل فلسفی بشمار رود ولی جامعیت روانی و نمودی اگزستانسیالیسم از مباحث جالب و شایان توجهی است که حل آن از وظایف کنونی جوامع آگاه است و تحلیل جریان فکری معاصر که با کمک اگزستانسیالیسم مارکسیسم را مقهور خود ساخته است در بدو امر به پژوهنده امکان میدهد که با دقیق ترین مشکلات روانی و جامعه شناسی معاصر ارتباط مستقیم پیدا کند.

حمید حمید .